

انسان کامل در نهج البلاغه

حضرت علي بن ابی طالب (ع) مصداق بارز انسان کامل و خلیفه تام‌الاهی است. چنین انسانی به همه حقایق جهان امکان - که همان مجالی اسمای حسنی خداوند و مظاهر صفات علیایی اویند - آگاه است و به استناد آیه کریمه «و علم آدم الاسماء کلها»....



حضرت علي بن ابی طالب (ع) مصداق بارز انسان کامل و خلیفه تام‌الاهی است. چنین انسانی به همه حقایق جهان امکان - که همان مجالی اسمای حسنی خداوند و مظاهر صفات علیایی اویند - آگاه است و به استناد آیه کریمه «و علم آدم الاسماء کلها»، ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین» انسان کامل - که همان مقام رفیع آدمیت تام است، نه شخص خاص آدم (ع). همه اسمای تکوینی الاهی را، به علم شهودی نه حصولی دارد، و چنین علمی، با یافتن معلوم، همراه است. لذا، تمام نام‌هایی که مجالی اسمای حسنی خداوند است، مشهود و محاط خلیفه الاهی خواهند بود؛ و چنین وجدان، احاطه کتاب بر مکتوب است. از این جهت، اگر هر موجودی را کلمه، آیه یا سوره‌ی خاص بدانیم، انسان کامل که کل جامع است تمام کلمات، آیات و سُور جهان را دارد و حقیقت چنین خلیفه‌اللهی، همان کتاب جامع خداوندی است.

با بررسی این که الفاظ برای ارواح معانی وضع شده‌اند نه برای مصادیق مادی آنها، گرچه هنگام وضع الفاظ معهود و متعارف غیر از مصادیق مادی برای واضع چیز دیگری معلوم نبوده است، اطلاق عنوان، کلمه، کتاب، و مانند آن‌ها بر موجود عینی از قبیل عقل، نفس، آسمان، زمین و نظایر آن مجاز نخواهد بود؛ و اگر نزد توده مردم هم چنین اطلاقی مجاز باشد، نزد خواص که اصطلاح ویژه خود را دارند، کلمات یاد شده در نظر آنان با وضع تعینی یا نقلی اشتراک و مانند آن، معنای عام پیدا کرده است، و هرگز نزد این محققان این‌گونه معارف یاد شده مجاز نخواهد بود. لذا، آن چه شیخ محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری تبریزی - از مشاهیر قرن هشتم هجری - فرموده است، حقیقت است نه مجاز، و بدون تکلف ادبی قابل پذیرش؛ زیرا، وی چنین سروده است:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است و آن چه سید علی بن محمد بن افضل‌الدین محمد برکه‌خندی مقلب به صائنان‌الدین و مکتبی به ابومحمد - از مشاهیر قرن نهم هجری - در شرح بیت مزبور، فرموده است صائب نیست؛ زیرا، وی در شرح بیت یاد شده، چنین فرموده است:

... همه عالم از تحت ثری تا وراي فلك، کتاب حق است؛ به تقدیر مضاف، یعنی مثل کتاب حق است...

زیرا عنوان جوهر، عَرَض، اِعْرَاب، حروف و نظایر آن، اگر هم به لحاظ اصل وضع حقیقت نباشد، در اصطلاح کسانی که جان آن‌ها در تجلی است بدون تجوز در کلمه یا مجاز در اسناد می‌تواند هر موجود عینی را کلمه، کتاب و آیه الاهی دانست. از این جهت - یعنی صحت اطلاق عنوان‌های یاد شده - سهم بیش‌تری از تکوین ندارد، و تکوین کمتر از تدوین سهیم نیست؛ بلکه سهم کتاب تکوینی، بیش از بهره کتاب تدوینی است زیرا، سهم مصداق کامل بیش از سهم مصداق غیر کامل است، از لحاظ اندراج تحت معنای جامع و انطباق مفهوم عام بر مصداق.

جناب شبستری، در همین راستا، فرموده‌اند:

به آخر گشت پیدا، نفس انسان که بر ناس آمد آخر، ختم قرآن یعنی، همان‌طور که در نظام تکوین به لحاظ قوس نزول، اول عقل، دوم نفس کل و در آخر نفس انسان پدید آمد؛ از جهت ترتیب آیات تدوینی - نیز انسان، در پایان قرآن قرار گرفت: «قل أعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس». یعنی، آن چه در اوایل و اواسط قرآن کریم آمد ناظر به مقام کون جامع و عینی همه اسمای الاهی نیست، تنها انسان است که واجد همه اسمای حسنی الاهی و صفات علیایی خداوندی است، و در آخر قرآن به عنوان مربوط مخصوص خداوند مطرح می‌شود.

کسی که از راه کتاب تدوینی، پی به کتاب تکوینی می‌برد، بهره حصولی خواهد یافت؛ ولی کسی که از راه کتاب تکوینی، به اسرار کتاب تدوینی می‌رسد، نصیب او علم شهودی خواهد بود.

با بیان گذشته، معلوم می‌شود بهتر از اهل بیت عصمت - که امیرالمؤمنین (ع)، سید اولیای خدا و خلفای الاهی است - کسی نیست که قرآن را از بیرون معرفی کند؛ همان‌گونه که، در تبیین محتوای درونی قرآن - نیز هیچ چیز یا هیچ کسی، بهتر از آن‌ها نخواهد بود. و اگر درباره خود قرآن جست و جو شود، آن هم چون همتای انسان کامل است در حکم خود انسان کامل است نه برتر از او؛ گرچه، در عالم ملک و در نشأت تکلیف‌مراحل نازل انسان ملکوتی و کامل، تابع حقیقت قرآن خواهد بود. ولی درازبایی، باید حساب هر مرحله از قرآن را با مرحله خاص از مقام‌های رفیع‌انسان کامل به دقت بررسی کرد.

اطلاق کتاب الاهی، بر موجود طبیعی

برای تذکر، برخی از تعبیرهای اهل معرفت درباره اطلاق کتاب بر موجود تکوینی بازگو می‌شود. فیضی (متوفای 751 ه. ق)، در فصل پنجم از مقدمه شرح فصوص ابن عربی، فرموده است: باید معلوم باشد که همه عوالم از کل و جزئی، کتاب‌های الاهی‌اند؛ چون به کلمات تامه آن‌ها احاطه دارند. عقل اول و نفس کلی، دو کتاب الهی‌اند، و گاهی به عقل اول، امرالکتاب گفته می‌شود. و این شعر را، در چند مورد کتاب خود به حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) نسبت می‌دهد:

فانت الكتاب المبین الذي با حرفة يظهر المضمّر

چنان‌که، مرحوم فیض‌کاشانی - نیز - آن را در صافی به امیرالمؤمنین (ع) منسوب می‌داند، و چنین می‌فرماید:

اطلاق کتاب بر انسان کامل، در عرف اهل‌الله و اولیای خاص او شایع است.

محمد بن حمزه فناری (761 - 834)، از مشاهیر قرن هشتم و نهم، در شرح مفتاح‌الغیب، صدرالدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (606 - 673)، از بزرگان قرن

هفتم هجری، چنین فرموده است: کتاب دو قسم است: فعلی و قولی؛ آن‌گاه قرآن کریم را ترجمه حقیقت رسول اکرم (ص) معرفی کرده و حدیث "کان خُلِقَ القرآن" را اشاره به آن دانسته است.

صدرالدین قونوی، در فکوک، سرّ نامگذاری انبیاء: به کلمات و نیز سرّ نامگذاری حق سبحانه و تعالی، ارواح - بلکه موجودات را - به این نام (کلمات) موقوف بر شناخت چگونگی ایجاد و ماده‌ی که آفرینش از آن توسط آن و در آن واقع می‌شود، دانست، و اظهار داشت که اصول آن را در تفسیر فاتحه کتاب و در کتاب نجات یاد کرده‌ام. آن‌گاه، راز اجمالی آن را در این دانست که خداوند از تأثیر ایجاد خویشتن به عنوان قول، یاد کرده است، «انما قولنا لشي اذا اردنا ان نقول له كن، فيكون»، یعنی اگر ایجاد همان قول و تکلم است پس موجود همان مَقُول و کلمه خواهد بود.

قونوی، در نجات، چنین می‌گوید:

هر کدام از موجودات که در علم حق متعالی تعیین علمی یافت و هنوز به صیغه وجودی مُنْصَق نشده، حرف عینی نامیده می‌شود و به اعتبار تعقل آن بالوازم خاص قبل از صیغه یاد شده کلمه عینی یاد می‌شود؛ و به اعتبار ظهور حق سبحانه به وسیله آن‌ها و انسحاب و جریان حکم تجلی بر آن‌ها و بر لوازم آن‌ها، کلمه وجودی نامیده می‌شود؛ و به اعتبار، موجودات، کلمات خداوندند و نام‌ها در اثر اختلاف اجناس، انواع و سپس اشخاص، مختلف خواهد بود.

چون انسان کامل، جامع همه کمال‌ها و نیز تمام کلمه‌ها خواهد بود می‌تواند بگوید: «أعطيت جوامع الكلم». چه این که، درباره رسول اکرم (ص) وارد شد، و نیز آن حضرت (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أوتيت يا علي، جوامع العلم» گرچه همان عنوان، جوامع الكلم، کافی است زیرا مقام انسان کامل بیش از يك حقیقت نیست و در نشأت ملک، برابر آیه سوره آل عمران «وانفسنا وانفسكم» وجود مبارک علی بن ابی‌طالب (ع) همان روح مطهر رسول اکرم (ص) خواهد بود.

غرض آن که، حقیقت انسان کامل، طبق شهادت صاحب نظران انسان شناس، همان کتاب جامع و مهیمن بر سایر کتاب‌ها، کلمه‌ها و موجودهاست؛ زیرا، وی مظهر اسم (الله) اعظم است؛ و اما، دیگر موجودها، مظهر اسمای دیگر.

قونوی، در مواردی از فکوک، به این مطلب پرداخت که: قلب انسان کامل مستوای اسم الله است که آن اسم ذات می‌باشد. انسان، که کون جامع است، خلیفه خداوندی است که محیط به تمام اشیاست، زیرا خلیفه باید خلاصتگرفته عه را بر کند و اگر منوب عه هیچ خلا نداشت، خلیفه او مظهر محیط بودن او خواهد بود و مظهر خداوند محیط همانا کون جامع است. امیرالمؤمنین (ع) هم شمه‌ی از فضایل مردان الهی را که به منصب ملکوتی خلافت خداوند نایل آمدند چنین بازگو می‌فرماید:

...هجم بهم العلم علي حقيقه البصيره، و باشروا روح اليقين، واستلنا ما استوعره المترفون، وأيسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بآبدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلى، اولئك خلفاء الله في ارضه، والدعاه الي دينه، آه آه شوقاً الي رؤيتهم.

منظور از خلافت در زمین این نیست که قلمرو خلافت او محدوده زمین است، بلکه مراد آن است که گرچه منطقه خلافت او بسیار وسیع است، وجود ملکوتی و عنصری او در زمین به سر می‌برد. حضرت علی (ع)، از خود به عنوان خلیفه الله و ولی الله یاد می‌کند، همان‌گونه که در بخش نامه‌های رسمی خود که برای کارگزاران امور مالی و صدقات می‌نوشت چنین مرقوم می‌فرمود:

ثم تقول: عباد الله، ارسلي اليكم ولي و خليفته ...

و درباره انسان کاملی که این عنوان قابل انطباق بر حضرت مهدی (ع) را در احاطه فداه - است، چنین فرموده است:

بقية من بقايا حجتنا، خليفه من خلفائنا انبيائه.

بنابراین، جهان بیرونی کتابی است صامت، و جهان درونی - یعنی انسان کامل و خلیفه الهی - کتابی است ناطق؛ و قرآن تدوینی که رموز جهان بیرون را در بردارد، انسان کامل همه آن‌ها را در نهان و نهاد خویشتن مشهود می‌یابد.

جناب شیخ محمود شبستری در این باره، در موارد مختلف از گلشن راز می‌فرماید:

جهان، جمله، فروغ نور حق دان حق، اندر وی، ز پیدایی ست پنهان!

جهان انسان شد، انسان جهانی از این پاکیزه تر، نبود بیانی

جهان آن تو، تو مانده عاجز تو محروم تر، کس دیده هرگز؟!

جهان را، سر به سر، در خویشتن بینی هر آن چه آید آخر، پیش، بینی!

تذکر: گاهی عنوان خلیفه، بر خداوند سبحان، نسبت به عبد سالک صالح متوکل بر او اطلاق می‌شود؛ که نظیر عنوان مؤمن است، که هم بر خداوند اطلاق می‌شود، و هم بر بنده او؛ و بحث آن در تبیین «المؤمن مرآة المؤمن» مطرح است. جریان اطلاق عنوان خلیفه بر خداوند، در نهج البلاغه، به صورت نیایش حضرت علی (ع) هنگام عزم بر سفر چنین آمده است:

اللهم انت صاحب في السفر، وانت الخليفة في الاهل و لا يجمعهما غيرك لان المستخلف لا يكون مستصحباً و المستصحب لا يكون مستخلفاً؛

آن چه اطلاق عنوان خلیفه را بر خداوند پیچیده می‌کند، همانا اصالت او و فرعیّت بنده اوست. بنابراین، چگونه تصور صحیحی برای خلافت اصل از فرع می‌توان داشت؟! و آن چه اطلاق عنوان خلیفه را بر بنده نسبت به خداوندشوار می‌کند، نداشتن تصور درستی از خلافت نسبت به خداوندی است که بر همه چیز احاطه دارد، و هیچ ذره از او خالی نیست، و او - نیز - از هیچ موجودی غایب نیست تا خلف و وری او تصور شود، که بنده او در غیبتش عهده‌دار کار مخصوص او شود. البته، به طور اجمال، این مسائل مورد اشاره قرار گرفت و علاج آن بازگو شد.

مذهب نیوز